

فتح قلّه

(گزیده اشعار سیزدهمین کنگره شعر فرهنگیان سپاه - اسفندماه ۱۴۰۳)

معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی
ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
اداره فرهنگی و هنری

سرشناسه	:	کنگره شعر فرهنگیاران سپاه (سیزدهمین : ۱۴۰۳ : قزوین)
عنوان و نام پدیدآور	:	فتح قلّه: گزیده اشعار سیزدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه اسفند - ۱۴۰۳ / معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
مشخصات نشر	:	شیراز: فرهنگستان ادب، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری	:	۱۲۰ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۴۹۷۱-۳۷-۱
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۱۴ - ۱۵. -- کنگره‌ها Persian poetry -- ۲۰th-۲۱st centuries -- Congresses شعر انقلابی فارسی -- قرن ۱۴ -- کنگره‌ها Revolutionary poetry, Persian -- ۲۰th century -- Congresses شهیدان -- ایران -- شعر -- کنگره‌ها Martyrs -- Iran -- Poetry -- Congresses شعر فارسی -- قرن ۱۴ - ۱۵. -- مجموعه‌ها Persian poetry -- ۲۰th-۲۱st centuries -- Collections شعر انقلابی فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها Revolutionary poetry, Persian -- ۲۰th century -- Collections شعر انقلابی فارسی -- قرن ۱۵ -- مجموعه‌ها Revolutionary poetry, Persian -- ۲۱st century -- Collections
شناسه افزوده	:	سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نمایندگی ولی فقیه. معاونت فرهنگی و تبلیغات
رده بندی کنگره	:	۴۱۹۰ PIR
رده بندی دیویی	:	۱/۸/۶۲۰۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۹۹۸۹۳۵۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی:	:	فیبا

«فتح قلّه»

معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی
ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
اداره فرهنگی و هنری

□□□

تدوین: حسن شریعتی - محمدحسین انصاری نژاد
نوبت و سال چاپ: اول ۱۴۰۴ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۴۹۷۱-۳۷-۱ / قطع: رقعی
ویراستار: مرضیه مرادی - تعداد صفحات: ۱۲۰ صفحه
طرح جلد: محمد کریمی (کاوش) / صفحه‌آرا: اطلس دهقانی
چاپ و صحافی: سمن / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان
حق چاپ محفوظ است



معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولی فقیه در سپاه



فهرست مطالب

عنوان	صفحه
..... طلبعه..... ۷	
انتظار، زمینه‌ساز تمدن نوین اسلامی..... ۱۳	
..... حسام‌الدین حسینی / هزاران پنجره..... ۱۵	
..... حسن صیاد / عهد انتظار..... ۱۶	
..... روح‌الله حسنی / آخرین وارث زمین..... ۱۷	
..... مهدی خوشحالی / خنده با دشمن، عبوس با همکیشان..... ۱۸	
..... علی‌اصغر شاه‌سنایی / انتظار..... ۱۹	
..... مصطفی ملک‌شاهی / من ترا می‌بینم..... ۲۲	
..... مهدی مرزبان / آخرین سفینه..... ۲۳	
..... میثم رنجبر / وعده صادق..... ۲۴	
..... مهدی مرزبان / کوچه‌باغ عشق..... ۲۶	
..... محمدرضا پُرزلف / شعر انتظار..... ۲۷	
پیچ تاریخی (اقتدار نظام در عبور از حوادث و بحران‌ها)..... ۲۹	
..... محمدتقی مسیبی / نماز جمعه نصر..... ۳۱	
..... حسین خلیلی / فتح قلّه..... ۳۲	
..... ریحانه وطن‌خواه / اغتشاشات..... ۳۳	
..... مائده احمدی / تقویم خاطرات..... ۳۴	

۳۵.....	حسن صیاد / مظلوم و مقتدر
۳۷	سجّاد شرفخانی / تنبیه متجاوز / يوم الإنتقام / هجوم بی امان.....
۳۸	محمد امین عبدالحی / عبور از بحران.....
۴۱	مهدی رضایی صرمی / نزدیک قلّه ایم.....
۴۳	مقاومت رهاورد فرهنگ عاشورا و زمینه ساز افول صهیونیسم
۴۵	محمد شکری فرد / مثنوی راه حسین(ع)
۴۸	علی اصغر شاه سنایی / انتقام سخت
۵۰	احمد مسرور / انگشتر اقبال
۵۲.....	سیّده اعظم حسینی / تقدیم به زنان جبهه مقاومت.....
۵۶	سیّدمهزیار ستوده / پرندۀ خورشید.....
۵۸	محمد تقی مسیبی / در آرزوی شهادت.....
۵۹.....	محمود واعظی / راه شهید.....
۶۱.....	کودک و نوجوان در آینه مقاومت
۶۳.....	میثم رنجبر / از دست می رود.....
۶۵.....	سیّداوود حسینی / کودک و نوجوان در آینه مقاومت.....
۶۷	کیانوش کرمی / برای کودکان «غزه».....
۶۹	هانا خانزاد مجیدی / شوق بیدارشدن.....
۷۱... ..	حسام الدّین حسینی / داداشی پاشو آسمونو نگاه کن!.....
۷۴... ..	حسین خلیلی / چشمای خیس.....
۷۵	حسن صیاد / سپاه آه.....
۷۷	صیّاد جعفری قشلاقی / کودک «غزه».....
۷۹	علی الواریان / فلسطین.....
۸۰.. ..	سیّداوود حسینی / طفل «غزه».....
۸۲	حیدر رضایی گشوئیّه / کودک مظلوم

۸۳ وحدت جهان اسلام

۸۵ داوود رحیمی / وحدت

۸۷ محمد صفری اقدم / برخیز

۸۸ حیدر رضایی گشوییه / غیرت احرار

۸۹ محمد گرامی فرد / سینه چاک

۹۰ اعظم سادات طاهری / «غزه» در آتش

۹۲ ریحانه وطن خواه / نابودی اسرائیل

۹۲ محمد حسین محمدی / پیامبر رحمت

۹۳ بی حجابی و پیامدها

۹۵ امیر یزدی / حافظان حجاب

۹۸ علی رجبی / ور مختین تو

۹۸ مهدی رضایی صرمی / صدف و ریزه سنگ

۹۹ ابراهیم خوش نواز مرندي / زینت

۱۰۱ داوود رحیمی / چادر خاکی

۱۰۳ مریم رحمانی نسب / عفاف

۱۰۴ سمیرا رومنا / چادر م.

۱۰۵ ریحانه وطن خواه / حجاب چادر

۱۰۶ علیرضا رجبی / یادگار شهید

۱۰۷ ایران مقتدر (اشعار در مورد ایران با گویش های مختلف)

۱۰۹ مریم رحمانی نسب / غیرت ایرانی

۱۱۱ جعفر غفاریان / جان فدای ایرانم

۱۱۲ سیدعلی شیرمردی / من ایرانم

۱۱۳ محمد جواد حاج صادقیان / تلاطم خون

۱۱۴ ریحانه وطن خواه / دفاع مقدس

- ریحانه وطن خواه / سردار سلیمانی ۱۱۶
- دانیال عقابی / شعر عربی در وصف گروه‌های مقاومت ۱۱۸
- سید داوود حسینی / بخوانید ایران ۱۲۰

به نام خداوند جان و خرد

کنگره شعر سپاه، وارد ایستگاه سیزدهم شد. سیزده سال تلاش شاعران فرهنگ‌یاری که شورمندی و دغدغه‌های خود را در قالب چکامه‌ای از جنس مسئولیت و رسالت سرودند. حدود ۱۷۰۰ شاعری که طی این سال‌ها، شب و روز، گاه و بی‌گاه، زمان خوشی و زمان غم، در هر شرایطی نسبت به مسائل و موضوعات پیرامون خود، حسّاس و نقش‌آفرین بوده و با ذوق و استعدادی که خداوند در وجودشان به ودیعت گذاشته، دغدغه‌مند در راه هدایت و روشنگری، دفاع از حق و مبارزه با باطل، اقدام به فعالیت نمودند.

یک سال گذشته نیز جلوه‌های بروز و ظهور شاعران در مقاطع و برهه‌های مختلف پدیدار شد. یک سالی که دنیا شاهد تحولات مهمی بود. تحولاتی که سرعت رخداد آن‌ها گاه آن‌چنان پُرشتاب بود که قابل‌رصد و پیش‌بینی نبود. شهادت رئیس‌جمهور و همراهان، شهادت تعدادی از فرماندهان در سوریه و لبنان، اتفاقات پیش‌آمده در فلسطین، لبنان و سوریه و به‌خصوص طوفان‌الاقصی، عملیات‌های موشکی وعده صادق جمهوری اسلامی ایران، جنایات رژیم صهیونیستی در نسل‌کشی و بمباران غزه و لبنان و هزاران اتفاق کوچک و بزرگ دیگر، عرصه و آوردگاه شاعران فرهنگ‌یار شد.

شرایط و اوضاع پیش‌آمده، باعث شد تا بعداز دریافت نظرات شاعران کنگره دوازدهم برای ارسال محورهای پیشنهادی و موردنظرشان به‌عنوان محورهای

کنگره سیزدهم، بررسی‌های کارشناسی برای انتخاب و نهایی‌سازی محورهای انجام شد و در نهایت هفت موضوع، به‌عنوان محورهای سیزدهمین کنگره شعر فرهنگ‌یاران، به شاعران سپاه، شامل کارکنان شاغل در عضویت‌های مختلف و سربازان، اطلاع‌رسانی شد.

موضوع‌های سیزدهمین کنگره شعر فرهنگ‌یاران سپاه در هفت محور، به‌شرح زیر می‌باشد:
محورهای فراخوان

بخش اصلی

- ۱- انتظار، زمینه‌ساز تمدن نوین اسلامی؛
- ۲- پیچ تاریخی (اقتدار نظام در عبور از حوادث و بحران‌ها)؛
- ۳- مقاومت، رهاورد فرهنگ عاشورا و زمینه‌ساز افول صهیونیسم؛
- ۴- کودک و نوجوان در آیینۀ مقاومت؛
- ۵- وحدت جهان اسلام؛
- ۶- بی‌حجابی و پیامدها.

بخش ویژه

ارسال اشعار با گویش‌های مختلف ایرانی با موضوع «ایران مقتدر»، تعداد ۴۴۰ قطعه شعر توسط ۳۳۰ شاعر به دبیرخانه سیزدهمین کنگره ارسال شد. باتوجه‌به شرایط خاص منطقه‌ای و اهمیت موضوع مقاومت، در کنار کنگره سیزدهم، فراخوان سراسری شعر مقاومت با امکان مشارکت همه شاعران کشوری، اعم از درون و برون‌سازمانی، در سه محور «سیدحسین نصرالله»، «عملیات وعده صادق» و «نماز جمعه نصر» اعلام شد که در نهایت، ۱۸۱ شاعر کشوری با ۴۶۸ اثر در آن شرکت نمودند.

آیین اختتامیه سیزدهمین کنگره شعر فرهنگ‌یاران سپاه، روز ششم اسفندماه، در شهر قزوین برگزار شد.

معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه

اداره فرهنگی هنری - اسفندماه ۱۴۰۳

بیانیه بسم الله الرحمن الرحيم

«شاعر نمی‌تواند در جنگ حق و باطل بی‌طرف باشد.»

مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی)

سیزدهمین کنگره شعر فرهنگ‌یاران پاسدار، ویژه شاعران پاسدار، با هدف هویت‌بخشی به شعر متعهد و انقلابی، فراخوان خود را منتشر کرد. در سال سیزدهم این کنگره، ایران و جهان درگیرودار رخدادهای عظیمی بود و همین امر، تأثیر بسزایی در نگرش امسال و وسعت دید این کنگره داشت. به اعتقاد هیئت علمی و داوران سیزدهمین کنگره شعر فرهنگ‌یاران پاسدار، پیشرفت هرساله‌ای را در این مسیر شاهد هستیم و شعر متعهد در سال‌های اخیر، رشد چشمگیری داشته است و این کنگره، یکی از مؤثرترین عوامل پیشرفت ادبیات متعهد در کشور است؛ کما اینکه بسیاری از شاعران این عرصه که امروزه از چهره‌های بنام شعر دغدغه‌مند ایران عزیز اسلامی‌اند، از برگزیده‌های ادوار مختلف این کنگره بوده‌اند؛ آثار دریافتی امسال این کنگره با رشد چشمگیری مواجه بود و خود آثار، بیانگر زیست شاعرانه، توأم با تبیین ارزش‌های انقلاب اسلامی، که هدفی والا را می‌پیمایند، بود؛ اما هنوز برای رسیدن به تعالی، نیاز به اهتمام بیشتر شاعران به حفظ زیست ادبی و تمرکز بیشتر دارد تا بتوان هرچه بهتر نگرش دغدغه‌مند انقلاب اسلامی عزیزمان را با پیکره و جان ادبیات آمیخته و عالم عواطف و اندیشه را فراتر از جغرافیا در بر گرفت.

اشعاری که به دبیرخانه این کنگره رسید، در چند مرحله مورد بررسی قرار گرفت. دبیرخانه، هیئت علمی و گروه داوری، تمام تلاش خود را بر آن داشتند تا نهایت تمرکز و دقت را به کار گیرند تا کمترین اجحافی در حق هیچ‌یک از اشعار و شاعران صورت نپذیرد. به همین دلیل، پس از کدگذاری اشعار توسط گروه

دبیرخانه کنگره، اشعار بدون ذکر نام شاعر و بدون هرگونه شاخصه‌ای که بیانگر نام شاعر آن باشد، به داوری مقدماتی و سپس به داوری نهایی رسید. در مرحله مقدماتی، اشعاری که از نظر فنی (عروض و قافیه) دارای ایراد بودند، حذف شد و اشعار باقی‌مانده، به داوری نهایی رسید. در پایان مراحل داوری، چندین بار تمام اشعار و نمره‌ها کنترل و نهایت افراد برتر در هفت محور که به شرح ذیل هستند، مشخص شد:

رتبه‌های برتر سیزدهمین کنگره شعر فرهنگیان سپاه

(۱) رتبه‌های برتر در محور انتظار، زمینه ساز تمدن نوین اسلامی؛

رتبه اول، فرهنگیارشاعر حسام‌الدین حسینی از هوافضای سپاه، با اثر هزاران پنجره؛
رتبه دوم، فرهنگیارشاعر حسن صیاد از دانشکده فرماندهی و مدیریت سپاه (دافوس)،
با اثر عهد انتظار؛

رتبه سوم، فرهنگیارشاعر روح‌الله حسنی از سپاه کربلا، با اثر آخرین وارث زمین؛
شایسته تقدیر، فرهنگیارشاعر مهدی خوشحالی از نیروی دریایی سپاه، با اثر خنده با دشمن، عبوس با هم‌کیشان.

(۲) رتبه‌های برتر در محور پیچ تاریخی (اقتدار نظام در عبور از حوادث و بحران‌ها)؛

رتبه اول، فرهنگیارشاعر، تقی مسیبی از سپاه نینوا استان گلستان، با اثر نماز جمعه نصر؛
رتبه دوم، فرهنگیارشاعر، حسین خلیلی از سپاه کربلا استان مازندران، با اثر فتح قله؛
رتبه سوم، فرهنگیارشاعر، ریحانه وطن‌خواه از نیروی زمینی سپاه، با اثر اغتشاشات؛
شایسته تقدیر، فرهنگیارشاعر، مائده احمدی از سپاه محمد رسول‌الله (ص)، با اثر تقویم خاطرات.

(۳) رتبه‌های برتر در محور مقاومت ره آورد فرهنگ عاشورا و زمینه ساز افول صهیونیسم؛

رتبه اول، فرهنگیارشاعر، محمد شکری فرد از سپاه عاشورا استان آذربایجان شرقی،
با اثر راه حسین؛

رتبه دوم، فرهنگیارشاعر، علی اصغر شاه سنایی از نیروی هوافضای سپاه، با اثر انتقام سخت؛

رتبه سوم، فرهنگیارشاعر، احمد مسرور از نیروی زمینی سپاه، با اثر انگشتر اقبال؛
شایسته تقدیر، فرهنگیارشاعر، سید مهزیار ستوده از نیروی زمینی سپاه.

۴) رتبه‌های برتر در محور کودک و نوجوان در آینه مقاومت؛

رتبه اول، فرهنگیارشاعر، میثم رنجبر از سپاه کربلا استان مازندران، با اثر از دست می‌رود.

رتبه دوم، فرهنگیارشاعر، سید داود حسینی از سپاه انصارالحسین (ع)، با اثر جام غزل

رتبه سوم، فرهنگیارشاعر، هانا خانزاده مجید از سپاه بیت‌المقدس استان کردستان، با اثر شوق بیدارشدن

شایسته تقدیر، فرهنگیارشاعر، محمد گرامی فرد از هوافضای سپاه، با اثر سینه‌چاک.

۵) رتبه‌های برتر در محور وحدت جهان اسلام؛

رتبه اول، فرهنگیارشاعر، داود رحیمی از نیروی زمینی سپاه، با اثر چادر خاکی
رتبه دوم، فرهنگیارشاعر، محمد صفری اقدام از سپاه شهدا استان آذربایجان غربی،
با اثر برخیز؛

رتبه سوم، فرهنگیارشاعر، حیدر رضایی گشوئی از سپاه امام سجاد (ع) استان
هرمزگان، با اثر غیرت احرار.

۶) رتبه‌های برتر در محور: بی حجابی و پیامدها؛

رتبه اول، فرهنگیارشاعر، امیر یزدی از سپاه صاحب‌الامر (عج) استان قزوین، با اثر
حافظان حجاب؛

رتبه دوم، فرهنگیارشاعر، مهدی رضایی صرمی از سپاه علی ابن ابی‌طالب (ع) قم،
با اثر صدف و ریزه سنگ؛

رتبه سوم، فرهنگیارشاعر، ابراهیم خوش‌نواز مرندی از سپاه عاشورا استان آذربایجان

غربی، با اثر حفظ حجاب و شیطان.

(۷) رتبه‌های برتر در محور: ایران مقتدر (اشعار در مورد ایران با گویش‌های مختلف):

رتبه دوم، (مشترک) فرهنگیارشاعر، مریم رحمانی نسب از سپاه ولیعصر (عج) استان خوزستان، با اثر غیرت ایرانی؛

رتبه دوم، (مشترک) فرهنگیارشاعر، جعفر غفاریان از سپاه بیت‌المقدس استان کردستان، با اثر جانم فدای ایران؛

رتبه سوم، فرهنگیارشاعر، سید علی شیرمردی از هوافضای سپاه، با اثر من ایرانی‌م؛
شایسته تقدیر، فرهنگیارشاعر، محمدجواد حاج صادقیان از نیروی زمینی سپاه، با اثر
تلاطم خون.

دکتر محمد مرادی، دکتر محمدحسین انصاری نژاد، ایوب پرنده‌آور

هیئت علمی و داوران سیزدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه

بهمن ۱۴۰۴

انتظار، زمینه‌ساز
تمدن نوین اسلامی

هزاران پنجره

یقین داریم پیش از تو، جهان بیدار خواهد شد
شبهه بعثت خاتم، زمان تکرار خواهد شد

هزاران پنجره، رو به هوای انتظار تو
هزاران چشم غرق حسرت دیدار خواهد شد

فلسطین، سوریه، لبنان، عراق، ایران، یمن، دنیا!
شکوه شیعه، کابوس شب کفّار خواهد شد

«مسلمانان! مسلمانان! مسلمانی ز سر گیرید
که کفر از شرم یار ما، مسلمان‌وار خواهد شد»

بیا تا در فلک امروز «طرحی نو دراندازیم»
که روز گل‌برافشاندن دگر این بار خواهد شد

به معراج ظهور تو، شهیدان می‌رسند، آری...
زمین از لاله‌های غرق خون پُربار خواهد شد

تو از پس کوچه‌های نور و باران بازمی‌گردی
تمام عالم از عدل علی^(ع) سرشار خواهد شد

حسن صیّاد از دانشکده فرماندهی و مدیریت

عهد انتظار

گرفت هدیه دل از شاعرانه‌ای در او را
و ردّ پای شمیمی گشود دفتر او را

نوشتم و همه شهر شد معطر از اسمش
دمی که کرد زیارت نسیم، جوهر او را

دعای عهد، و «عَجَلْ لَنَا ظُهُورَهُ» و نوری
که در «نَرَاهُ قَرِيباً» نشانده باور او را

نوشت با «أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ» غزل را
و خواند ندبه من غربت مکرر او را

یک آسمان و دو چشمش به راه سیصد و اندی
دوباره خواند دلم نامه کبوتر او را

«مِنْ الْغَرِيبِ» پیامی «إِلَيَّ الْحَبِيبِ» رسیده
و با «تُرِيدُ نَمْنٌ» امید، لشکر او را

امید که منشینم به چشم‌هم‌زدنی تا
نشان دهد سر یک‌صبح، قاب پنجره او را

روح‌الله حسنی از سپاه مازندران

آخرین وارث زمین

ما مسلمان نسل سلمان و، جرعه‌نوش یمِ یقین هستیم
از مریدان مرد میدان و، حافظان حریم دین هستیم

بر زبان «قطامه»‌ها جاری، نغمه‌های گلوی شیطان است
در غم فتنه زن، آزادی، مملو از بغض آتشین هستیم

وارثان «علی^(ع)» و «زهراس^(س)یم»، شیوه ما سکوت و صبر اما،
در پی دفع روباهان، مثل شیران در کمین هستیم

موعد گام دوم نهضت، رمز سیر و بقای او خون است
آرمان‌ها نشان راه شدند، گرچه در داغ «آرتین» هستیم

عاقبت صبح صادق موعود، از بلندای شب برون آید
به یقین طبق وعده مصحف، آخرین وارث زمین هستیم

مهدی خوشحالی از نیروی دریایی سپاه

خنده با دشمن، عبوس با همکیشان

خنده گاهی می‌برد، مانند شمشیر است
گاه‌گاهی خنده‌ها مانند زنجیر است
خنده بر دندان و برچنگال تیز گرگ،
بر گلوی گوسفندی، شعبه تیر است
خنده گاهی بی‌صدا، گه با صدای بمب،
خنده گاهی آشکارا بانگ تزویر است
خنده گاهی در پس یک جنگ پنهانی،
گاه‌گاهی خنده در اوهام تدبیر است
خنده گاهی دفتری از واژه تسلیم،
بر نگاه دشمنان امضا و تقریر است
خنده گاهی زوزه گفتار بدپندار،
در میان بیشه، از گم‌گشتن شیر است
خنده گاهی فتنه است و فتنه خنده،
چاره‌اش آگاهی از توفان تغییر است
خنده دارد صدهزاران معنی مبهم
خنده گاهی تالی دوران تحقیر است

علی‌اصغر شاه‌سنایی از هوافضای سپاه

انتظار

غبار راه گواه، آن سوار می‌آید
اگر خزان شده دنیا، بهار می‌آید
قراربخش دل بی‌قرار می‌آید
که منتظر پس‌ازاین انتظار می‌آید

اگرچه این‌شب غیبت سپاه و تاریک است
سپیده سرزده، صبح ظهور نزدیک است

می‌آید و گره از کار باز خواهد شد
برای کل جهان چاره‌ساز خواهد شد
دوباره پرچم حق بر فراز خواهد شد
ترازوی همه با او تراز خواهد شد

و باز شمس ولایت طلوع خواهد کرد
حکومت علوی را شروع خواهد کرد

میان باغچه خار و خسی نخواهد ماند
نشانی از غم و دلواپسی نخواهد ماند
کریم، منتظر بررسی نخواهد ماند
دگر گرسنه و تشنه، کسی نخواهد ماند

زمان ز صاحب خود اعتبار می‌گیرد
زمین به یمن قدمش قرار می‌گیرد
همان که قبله از او احترام می‌گیرد
همین که پرچم سرخ قیام می‌گیرد
از آن دو قاتل پست انتقام می‌گیرد
و زخم شیعه چنین التیام می‌گیرد
که تکیه بر صفحات صحیفه خواهد زد
تبر به ریشهٔ نحس سقیفه خواهد زد

ز صاحبش دل شیعه جدا شود؟ هیهات!
به غیر آل علی^(ع) مقتدا شود؟ هیهات!
دوباره کرب و بلایی به پا شود؟ هیهات!
امام‌جامعه دیگر فدا شود؟ هیهات!

به هر گروه که در کارزار می‌آید،
خبر دهید که با ذوالفقار می‌آید

شعاع نور گرفته شد از شمایل او
و ذوالفقار علی^(ع) می‌شود حمایل او

غم مزار حسن^(ع) مانده‌است بر دل او
سقوط آلِ سعود است گام اوّل او

فساد و ظلم به یک‌باره سربه‌نیست شود
زمان مرگ یهودی و صهیونیست شود

مصطفی ملک‌شاهی از سپاه استان لرستان

من ترا می‌بینم

من ترا می‌بینم
پشت هر خاطره‌ای
پای هر منظره‌ای
هر کجا پنجره‌ای وا مانده، من ترا می‌بینم

تو صدای قدم خسته هر رهگذری
ردّپایت به تن کوچه ما جامانده
هر نفس پشت‌دری

هر کجا تنه‌ایم؛ هر زمان دل‌تنگم؛ تو کنارم هستی
بی‌قرارم، پر و بالم هستی
سر هر شاخه گل، ناخودآگاه ترا می‌چینم
شب اگر می‌خواهم، دست ترا می‌گیرم
من ترا می‌بینم
تو چطور؟

مهدی مرزبان از سپاه استان فارس

آخرین سفینه

در آن‌دمی که یک نظر به این دیار می‌کنی،
خزان این‌زمانه را پُر از بهار می‌کنی

به قلب‌ها که می‌دهی، تو آن سبوی باده را،
شراب جام عشق را چه خوشگوار می‌کنی

جمال روی ماه تو، چو آشکار می‌شود،
ز شرم، روی ماه را، نقاب‌دار می‌کنی

تو دیدنی‌ترین گلی که از شمیم معرفت،
تمامی بهشت را، شکوفه‌زار می‌کنی

تو آخرین سفینه‌ای که در تلاطم زمان،
جهان ناامید را، امیدوار می‌کنی

به جمله مردمان گل امید هدیه می‌دهی
به خصم حق «لَمْ يَزَلْ»، تو کارزار می‌کنی

خدای بهر خلقت تو افتخار می‌کند
به‌حق ستون عرش را، تو استوار می‌کنی

میثم رنجبر از سپاه استان مازندران

وعدۀ صادق

عصا وقتی به دستش هست، «موسی^(ع)» بر نمی‌گردد
کسی که رفته سمت طورسینا، بر نمی‌گردد

درست آنجا اگر که خشت را معمار بگذارد،
نوک دیوارش از سمتِ ثریا بر نمی‌گردد

مسلمان هر رَجَز خوانده‌است، حتماً می‌کند اجرا
کلام مؤمن از «إِنَّا فَتَحْنَا» بر نمی‌گردد

پُر از «نَصْرُ مِنَ اللَّهِ» است این فتح قریب؛ آری!
که ماهی می‌زند دل را به دریا، بر نمی‌گردد

امان‌نامه نمی‌گیرد چرا؟ تکلیف می‌داند؛
خودش هم خوب می‌دانست —سَقًّا— بر نمی‌گردد

هرآنچه بیشتر کُشتید، ما هم زنده‌تر گشتیم
به این جمع مضاعف، بوی مِنْهَا بر نمی‌گردد

کجایی منتقم؟ کشتند یاران صدیقت را
که خون بار است این چشم تماشا، بر نمی‌گردد

به خورشید طلوع روزه‌داران می‌خورم سوگند،
که دیگر لَذَّتِ شب‌های احیا بر نمی‌گردد

همه دیدید پای وعده صادق میان باشد،
نه! موشک‌های ما از سمتِ حیفِا برنمی‌گردد

وصیت‌های «تهرانی‌مقدم» روی موشک‌هاست
ازاینکه تا ابد این خشم از ما برنمی‌گردد

شهادت مزد مردان است اگرچه روی لب‌هامان،
«تبارک» هست باآنکه «تسلّی» برنمی‌گردد

مهدی مرزبان از سپاه استان فارس

کوچه‌باغ عشق

دلَم در کوچه‌باغ عشق، عابر می‌شود گاهی
شبیه یک پرستوی مهاجر، می‌شود گاهی

به پیش علم تو هیچ است، علم کیمیاگرها
کلوخی در تب عشقت، جواهر می‌شود گاهی

اگر یاد شما در دل نباشد، یا عزیزالله!
یقین، دل‌بسته عشق ظواهر می‌شود گاهی

در این دنیای بد، «حیدرفروشی» رسم گردیده
یکی از اهل کوفه باز، تاجر می‌شود گاهی

سحرگه عارفی در پیشگاه حق، مسلمان است
ولی شب، عبد شیطان است، کافر می‌شود گاهی

دل ما غایب وصل است، لیکن از سرِ شوق،
هرازگاهی به درس عشق، حاضر می‌شود گاهی

لسان ما که گویا نیست، در وصف رخت آقا!
ز لطف بی‌کران توست، شاعر می‌شود گاهی

محمدرضا پُرزلف از هوافضای سپاه

شعر انتظار

چه سال‌ها که یک‌به‌یک جدید شد، نیامدی
گناه بین جامعه، شدید شد، نیامدی

چه عهد‌ها که بستم و به هر بهانه‌ای که بود،
دلم پُر از ترانۀ امید شد، نیامدی

چه عمرها که شد تمام و آرزو به دل شدند
بین که موی نوکرت سفید شد، نیامدی

چه اشک‌ها که در فراق دیدنت عزیز من!
نیامده به گونه، ناپدید شد، نیامدی

چه سروها که در دفاع از حریم پاکتان
خمیده‌تر چو شاخه‌های بید شد، نیامدی

چه دست‌های ملت‌مس که غرق در دعا شدند
تمام اتّفاقی‌ها نوید شد، نیامدی

چه جمعه‌ها که مژده‌های وصل را شنیده‌ایم
نهال انتظارمان رشید شد، نیامدی

چه شاعران عاشقی که بی‌تو دل شکسته‌اند
خزان گذشت و لحظه‌های عید شد، نیامدی

پیچ تاریخی
(اقتدار نظام در عبور از
حوادث و بحران‌ها)

نماز جمعه نصر

نگاه آسمانی‌هاست در این ظهر آدینه
به تو ای بهترین! زیباترین مصداق آینه!

نمک‌پرودهات هستیم و از عشق تو سرشاریم
چگونه می‌شود پنهان بماند شوق در سینه!

قیامت چیست؟ غیر از قدّ و بالایی که تو داری؟
صلابت چیست؟ غیر از خطبه‌خوانی با طمأنینه؟

شکوهی را که ما، در آینه حتّی نمی‌بینیم
تو می‌بینی، تو می‌بینی در این جام سفالینه

تو حتّی با نمازت کفر دشمن را در آوردی
و با «تکبیرة الاحرام» تو می‌سوخت از کینه

تو حالا با نمازِ جمعه می‌خواهی بفهمانی،
نمی‌ماند سلاح مرد میدان بین گنجینه

حسین خلیلی از سپاه استان مازندران

فتح قلّه

هفت آسمان به خاک تو می‌بالد، منظومه را به خویش نگارین کن
هرآن نظاره کن به خلیج فارس، خود را درون آینه تحسین کن

در فصل ناب دفتر تاریخ، دور از خطوط ممتد تاریکی
این «وعده»های روشن و «صادق» را، یک برگ جاودانه و زرّین کن

گرد و غبار فتنه نخواهد رفت، پیچ هزار حادثه درپیش است
مایین حقّ و کفر «جهاد»ت را سرشار از فریضه «تبیین» کن

تا فتح قلّه راه کمی باقی‌ست، تأویل تو درون احادیث است
در بوستان علم شکوفا شو، این بار عزم خوشه پروین کن

جریان خون شیعه به رگ‌هایت...؛ از کربلا مسیر تو خواهد رفت
با «یا علی^(ع)» بکن در خیبر را، قصد نجات قلب فلسطین کن

دیگر بس است هرچه ورق خوردیم، در هفته‌های مبهم و بی‌پایان
این جمعه کام تلخ جهان را با، شهد «عزیز فاطمه^(س)» شیرین کن

ریحانه وطن‌خواه از نیروی زمینی سپاه

اغتشاشات

بودیم درهم ناگهان غربال مُد شد
ما که رها بودیم، اما بال مُد شد
دیدیم ما حق و حقیقت را ولی باز،
یک‌عده بستند چشم‌ها را، فال مُد شد
دور از تظاهر با رفیقان می‌نشستیم
تا آنکه آتش‌های زیرِ شال مُد شد
خون سیاوش بر زمین می‌ریخت از کین
اینجا سخن از کوروشان و زال، مُد شد
نان به‌نرخ‌روزها حلق را نگفتند
ساکت شدند از این قماشان، لال مُد شد
غم بود اما رد شدیم از سختی آن
تا آنکه در آغاز رد هم دال مُد شد
تقویممان پُر می‌شود از رنگ قرمز
روی زبان‌ها «أحسن الأحوال» مُد شد
پاییز بود و لاله‌ها گل داده بودند
پاییز و گل‌دادن همین امسال مُد شد

مائده احمدی از سپاه تهران بزرگ

تقویم خاطرات

پیامی آمد از حال و هوای اربعینی‌ها
همان لحظه دعا کردم برای اربعینی‌ها

خودم جاماندم از رفتن، همین جا هم قدم گشتم،
که از تهران رَسَم تا کربلای اربعینی‌ها

خدا قوَّت به دل‌هایی که عزم کربلا کردند
بیاید نام من هم در دعای اربعینی‌ها

به یاد وارث آدم، شهادت بر زبان آمد
همان عهد زیارت‌نامه‌های اربعینی‌ها

حسن صیاد از دانشکده فرماندهی و مدیریت

مظلوم و مقتدر

همیشه اَمّت حق رستگار خواهد بود
و باز دشمن این خاک، خوار خواهد بود

چراکه اَمّت ما اَمّت رسول خداست
و آلِ عشق که دنباله‌دار خواهد بود

به رعدوبرق، زمستان نمی‌رسد از راه
بهار خطّه ما ماندگار خواهد بود

سحر به سمتِ شب تار برنخواهد گشت
و روز، اَرثیه این دیار خواهد بود

زمان پیشروی دشمنان فراوان‌اند
روانه‌سنگ به سمتِ قطار خواهد بود
و باز معجزه هم‌قطارها این است،
که هوشیاری‌شان شاهکار خواهد بود

همان که آب گل‌آلود کرده، خواهد دید،
که سهمش آخری اندوه‌بار خواهد بود

دسیسه‌های شیاطین دوباره نقش‌برآب
و دشمن است که بی‌اعتبار خواهد بود

به نوجوان وطن مؤمنیم و می‌بالیم،
سپاه مهدوی از این تبار خواهد بود

«حسین فهمیده»، «آرشام»، «علی لندی»
ستارگان وطن بی‌شمار خواهد بود
و آن جوان که گرفته غبار چشمش را،
هوا که صاف شود، باز یار خواهد بود
مدافعان وطن درمیان میدان‌اند
و باز امن و امان برقرار خواهد بود
حکومت مه و خورشید اگرچه مظلوم است،
همیشه مظهری از اقتدار خواهد بود
به خون لاله قسم «آرمان» ما زنده‌است
همیشه‌ایم که حق پایدار خواهد بود
همیشه پرچم و قرآن دو تاج عاشقی و
حجاب و عفت ما افتخار خواهد بود
مطیع عترت پیغمبریم، نسلی که
مطیع هرچه که پروردگار خواهد، بود
سحر رسیده و این‌گاه، آخرین لحظات،
از انتهای شب انتظار خواهد بود
برای منجی انسان که می‌رسد از راه،
جوان ماست که هریک، هزار خواهد بود

سجّاد شرفخانی از دانشگاه تربیت پاسداری امام حسین(ع)

تنبیه متجاوز

ای دشمن صهیون که سگی دربندی
در ظلم و فساد و جهل بی‌مانندی
روزی که به خاک ما اهانت کردی
با دست خودت گور خودت را کنی

یوم الإنتقام

از ضربهٔ چون شیر شما باید گفت
از قدرت تکبیر شما باید گفت
امروز دوباره فتح خیبر کردید
از هیبت شمشیر شما باید گفت

هجوم بی‌امان

حالاکه شده جهلِ تو روشن چون روز،
از هجمهٔ بی‌امان این قوم بسوز!
از جا بکنیم ریشهٔ نحس ترا
این ضربه‌ی اوّل سپاه است هنوز

محمد امین عبدالحی از دانشگاه تربیت
پاسداری امام حسین (ع)

عبور از بحران

در زمستان سخت بهمن‌ماه سال پنجاه و هفت در ایران
ناگهان شعله‌ای پدید آمد شد شروع بهار جاویدان

مردی از نسل آفتاب آمد تا شب تیره غرق نور کند
مردم سرزمین سلمان را کم‌کم آمادۀ ظهور کند

با ترورهای کور، دشمن خواست، مردم از انقلاب برگردند
قاتل پابره‌نه‌ها بودند، کودتاها علیه‌شان کردند

با عبور از حوادثی دشوار، سرن داد این نهال در توفان
جنگ‌ها شد به پیکرش تحمیل او ولی ماند در دل میدان

تا عدو دید مرد میدان نیست عَلم کینه روی جامه زدند
پایشان قطع شد از این خاک و دست بر ننگ قطعنامه زدند

ماه خردادِ شصت‌وهشتم بود داغ تلخی به جان ما پیوست
خبر آمد که روحِ روح‌الله^(ه) پرکشید و به کبریا پیوست

حیف از او... رفت و شکر حق آمد، جانشینی عزیز و نورانی
شد عَلم‌دار نهضت پاکش، بعد از او سیدی خراسانی

آتش فتنه‌ها و بحران‌ها، زیر پا کرده‌است خاموشش
جام زهری که گفته بود، گرفت مثل فرزند خود در آغوشش

آن نهالی که گفته‌ام حالا، یک درخت شکوهمند شده
از رشادات سربه‌دارانش قد کشیده و سربلند شده

آبیاری شده به خون شهید، اگر امروز غرق امنیت است
شاخه‌های درخت پربارش، خطبه‌خط محور مقاومت است

با درایات رهبرم امروز قدرت اوّلین منطقه‌ایم
هرکسی چپ نگاهمان بکند، بر سرش مثل رعد و صاعقه‌ایم

مثل حیدر^(ه) میان معرکه‌ها باید این بار بت‌شکن باشیم
بر سر قلدری اسرائیل موشک فخر نقطه‌زن باشیم

ما به نابودی یهودی‌ها، باید این دفعه هم شتاب دهیم
برسد روز انتقامی سخت که به خیرشکن جواب دهیم

محور سوریه، عراق و یمن، تا فلسطین و جان ما لبنان،
در مصاف نبرد با دنیا، شده بازوی قدرت ایران

تاکه پرچم به دست سیدعلی‌ست (ع) شیعه تحت‌عنایت زهراست (س)
بارها گفته رهبری به همه، مردم! این کشور امام‌رضاست (ع)

گنبد آهنین صهیون‌ها، مثل تار عنکبوت ویران هست
بی‌نیازیم ما از آن گنبد، تاکه گنبدالای سلطان هست

تا رسیدن به قلّه راهی نیست ضعف و ازان‌شستگی ممنوع
صبح روز ظهور نزدیک است پیر ما گفته خستگی ممنوع!

مهدی رضایی صرمی از سپاه استان قم

نزدیک قلّه‌ایم

این روزگار، عصرِ درخشانِ میهن است
نزدیک قلّه‌ایم و بهارِ رسیدن است

بیهوده است سعی و تلاشِ معاندین
تا روز روشن است، سیه‌بخت، دشمن است

پیغام جاودانِ شهیدانِ این وطن
مثل شهید کربوبلا، ایستادن است

آن‌ها که اقتدا به شهیدان نموده‌اند،
نام بلندشان، همه بر کوی و برزن است

دیگر، مجال و وقتِ مماشاتِ ما گذشت
حالا، زمان حمله به فردای دشمن است

این شرّ مست خون، سگ‌ها را صهیونیست
دندانش آتشین و درونش از آهن است

تا فکر دشمنان، زدن ریشه‌های ماست
تکلیف دوستان، همگی سروبودن است

پرواز را به‌خاطرِ تیری رها مکن!
گاهی عروج، عاقبت تیرخوردن است

این انقلاب، مژدهٔ صبح ظهور اوست
آینده، مثل چهرهٔ خورشید، روشن است

مقاومت رهاورد
فرهنگ عاشورا و
زمینه‌ساز افول صهیونیسم

محمد شکرى فرد از سپاه استان آذربايجان شرقى

مثنوى راه حسين(ع)

هر کجا سيل خطر، موج بلا برخيزد
شيعه با نيّت امداد، به پا برخيزد

هر کجا عشق على(ع) هست، همان جاست وطن
شام و بيروت و عراق و عربستان و يمن

راه ما راه حسين(ع) است؛ خطر ها دارد
خون هر کس که زمين ريخت، ثمر ها دارد

گيرم امروز در اين راه کسى کشته شده
طى اين «سِرِ اِلَى اللّٰه» کسى کشته شده

صبر کن! صبر که بيروت به پا مى خيزد
باز هم لشکر «طالوت» به پا مى خيزد

رفت «سيد حسن» اما حسناش باقى ست
لشکر شيعه در اين راه، ثباتش باقى ست

داغ ديديم؛ نه داغى که بر آن گريه کنيم
ما نه آنيم که بر نعلش جوان گريه کنيم

گرچه در داغ عزيزى دل ما خون شده است
شکر حق، موعده نابودى صهيون شده است

«مالکی» رفته اگر، باز که «عمّاری» هست
بازهم - شکر خدا - حیدر^(ع) کرّاری هست

طی این مرتبه‌ها مرد خطر می‌خواهد
آری... آری... سفر عشق، جگر می‌خواهد

تیغ بردار که هنگامهٔ جنگ است امروز
آنچه در دست رقیب است، تفنگ است امروز

تیغ بردار که هنگامهٔ عاشق‌شدن است
نگ بر من اگر امروز سرم بر بدن است

پیر ما گفته که امروز قوی باید شد،
خار چشمان سران اموی باید شد

جان‌به‌کف منتظر امر ولی می‌مانیم
به «معاویه» بگو پشت «علی^(ع)» می‌مانیم

تیغ «حیدر^(ع)» به سر کفر فرود آمدنی‌ست
روز بیچارگی «آل‌یهود» آمدنی‌ست

بی‌گمان می‌بیند قدرت ایرانی را
در «تلاویو» اتوبان «سلیمانی» را
تازه این اوّل غوغاست؛ بگو با صهیون
قصد ما مرکز «حیفا»ست؛ بگو با صهیون

ظلم را عاقبتی نیست؛ به قرآن سوگند
فتح با ماست؛ به لبخند شهیدان سوگند

دل مبندید - خدا را - به امان نامه «شمر»
بازهم خون خدا می چکد از جامه «شمر»

گرگ کی بر رمه یک ذره ترّحم کرده ست!
یا کجا راهزنی رحم به مردم کرده ست!

کد خدا اهل نماز است؛ حواست باشد
«سامری» شعبده باز است؛ حواست باشد

در جهان نیست بلاخیزتر از اسرائیل!
هان! به جز جنگ چه دیده بشر از اسرائیل!

پیش او خم شدن شیعه محال است؛ محال
قدرتش - شکر خدا - روبه زوال است؛ زوال

باز بی دست اگر مشک به دندان بکشیم،
خوش تر از آنکه دمی دست از ایمان بکشیم

شیعه دل تنگ ظهور است؛ خدا می داند
و در این عشق، غیور است؛ خدا می داند

رفت «سیدحسن» اما حسناش باقی ست
لشکر شیعه در این راه ثباتش باقی ست

علی اصغر شاه سنایی از هوافضای سپاه

انتقام سخت

گر عزادار و خون جگر شده ایم
چه گهرها اسیر خاک شدند
گرچه مظلوم، مقتدر هستیم
تیغ ما در نیام هم، تیز است
سر تسلیم در تن ما نیست
فعل‌های مضارعی هستیم
ما پسرهای «فکّه» و «مجنون»
شد همانی که گفت «روح‌الله»
تیغ ما خسته از نیام شده
وقت تفسیر سوره فیل است
بانگ «أین المَفَرّ» بلند شده است
«لَا تَخَفْ! إِنْ مَعِيَ رَبِّي»
«فجر» نزدیک و «نصر» در راه است
دست «خیبرشکن» یدالله است
حامی این «قیام»، «فتّاح» است
«وعدّه صادق» خداوندیم

داغ دیدیم و نیشتر شده ایم
تا که این مرز پُرگهر شده ایم
ریشه ظلم را تبر شده ایم
نیزه ظلم را سپر شده ایم
بر روی دار عشق، سر شده ایم
التزامی مستمر شده ایم
وارث غیرت پدر شده ایم
هرچه کشتید زنده تر شده ایم
طاقت صبرمان تمام شده
ابرّه در هجوم «سجّیل» است
نوبت لشکر «ابابیل» است
«حوت» مثل عصای بر نیل است
«صاعقه» پاسخ اباطیل است
عمر صهیون اسیر تقلیل است
«فاتح» این نبرد، هابیل است
وقت تفسیر «سوره فیل» است

ایمان به خدا مراقبت می خواهد در معرکه ها مجاهدت می خواهد
سرلوحه مکتب «خمینی» این است پیروزی حق مقاومت می خواهد

گر سایه ظلم از سر ما کوتاه است از شوکت ما جهان کنون آگاه است
امنیت و اقتدار امروزه ما از برکت انقلاب روح الله است

احمد مسرور از نیروی زمینی سپاه

انگشتر اقبال

دست است؟ نه! انگشترِ اقبالِ بلند است
گیسوی تو ای سرو، چه حلاج‌پسند است

بازی نشنیدیم چنین تیز بتازد
رفتی که بفهمیم به‌جز قید تو، بند است

هر زهرِ هلاهل که به حلق تو چکاندند
حیرت‌زده دیدند که در کام تو قند است

ای سرخ‌تر از سرخ‌تر از سرخ‌تر از سرخ...
در بی‌کفنی باز قبای تو پرنده است

رفتی تو از این خاک و به‌گردت نرسیدیم
بر خاکِ قدم‌های تو یک بوسه به‌چند است؟

چون «مالک‌اشتر»، نفست، نای ولایت
دستان تو با دست ولی، قافیه‌مند است

داغ تو نشسته‌است به هر سینه‌عاشق
داغی‌ست که هم قلّه ابروی کمند است

ای قلّه‌ترین قلّه تاریخ رشادت
بر شأنه تو نقشه البرز و سهند است

جاری‌ست به رگ‌های زمین خون «سیاوش»
فریاد سکوت تو بر آفاق بلند است

ما برکه نبودیم که در خواب بمیریم
رودیم که مرگ از تپش ما به گزند است

سیده اعظم حسینی از استان فارس

تقدیم به زنان جبهه مقاومت

درهم سرشت برگ گل و بوی سیب را
در آن چکاند رایحه‌های نجیب را

یک تگّه از بهارترین شوق فصل‌ها،
اردیبهشت خوش‌نفس دل‌فریب را

تا مبهم و شگفت و معما شود، کشید،
در آن تضادهای قشنگ و عجیب را

هم ابره‌های گاه‌ب‌گاه صبور را
هم قطره‌های سرزده بی‌شکیب را

هم رستخیز شادترین لحظه‌های صبح
هم غربت اصیل غروب‌ی غریب را

زن آفریده شد که اگرچه شریف بود،
اما برای بار امانت لطیف بود

سیده کو عشق تا به ساحت زن جلوه‌گر شود
تا این لطیف کوه شود کوه‌تر شود

ناگاه نور «فاطمه^(س)» تابید بعد از آن
عشق از نگاه «فاطمه^(س)» پاشید و بعد از آن

زن اسم تازه‌ای شد و کم‌کم شروع شد
قامت کشید «آسیه»، «مریم» شروع شد

زن «فاطمه^(س)» است و هرچه به‌جز آن نوشته‌اند،
قاموس‌های جعلی شیطان نوشته‌اند

زن «زینب^(س)» است؛ یک‌تنه کولاک می‌کند
شمشیر «حیدر^(ع)» است و چکاچاک می‌کند

زن پابه‌پای واقعه توفان می‌آورد
زن «دلهم» است؛ مرد به میدان می‌آورد

بانوی «میثم» است که در گیر و بندها
قامت کشیده روبه‌روی نیش‌خندها

«ام‌وهب» که رجزخوان‌ترین شود
عجاز واژه‌های غرورآفرین شود

این‌سان که بیت‌های مصمّم می‌آورد
هر تیر درمقابل او کم می‌آورد

«ریحانه» است و ریشه در اسطوره‌ها زده
هی مادرانه دست به دلشوره‌ها زده

از ذکر لای لای شبش شور می‌چکد
از جانماز صبحدمش نور می‌چکد

در ازدحام جلوه‌گری پاک و ساده است
آری... مدافع حرم خانواده است

فرماندهٔ نبرد نهایی روبه‌روست
هر گاهواره مرکز فرماندهی اوست

باروی «غزّه» است چنین محکم و بلند
بنیان «صعده» است؛ صبور شکوهمند

سرمی‌زند ز دامن مکتب‌شناسی‌اش
یک «غزّه» با تمامی روح حماسی‌اش

در دامنی که فاطمیان پا گرفته‌اند
از زخم‌های واشده فتوا گرفته‌اند

زخم مکرر است؛ شهید است؛ شاهد است
زن امتداد «مغنیه»‌های مجاهد است

پلکی به هم نیامده تا قاب انتظار
زن تگّ‌های گم‌شده کربلای چار

در چشم‌هاش گم شده بغض شکسته‌ای
غواص ته‌نشین شده دست‌بسته‌ای

اشک است؛ غرّش است؛ خروش است؛ صاعقه‌ست
زن محور مقاومت کلّ منطقه‌ست

زن شور ممتد است؛ شکوه مداوم است
زن نیمه صبورتر «حاج قاسم» است

سیدمehزیار ستوده از نیروی زمینی سپاه

پرنده خورشید

بخوان به نام رهایی، بخوان به نام «فلسطین»
مدیترانه خون، خاورمیانه غمگین

بیاف قصه غم را به موی دخترکانی،
که روی صبح ندیدند و خاکشان شده بالین

بخوان به سوز آذان در هوای «مسجدالاقصی»
که مرهمی بگذارد، مگر بر این دل خونین

به نام «تین» و «زیتون»، میان جنگل آتش
طنین گریه موسی، میان «طور» و «وادی سینین»

که قلب «نیل» ترک خورده و نمی‌گذرد ظلم*
ز خون تازه‌ترین غنچه، این خزان پر از کین

تبر به دست دموکراسی یهود چموش است
که داغ زنبق* و زیتون، نشانه بر دل یاسین*

چگونه شعر بخوانم که نوحه می‌شود از درد
تمام قافیه‌ها زیر بار این غم سنگین

به مشّت کوچک پُر سنگریزه در تلِ آوار
به دست خالی مادر، به قبلگاه نخستین،

قسم به صبح پُر از شب*، بخوان پرنده خورشید*
بخوان به نام رهایی، بخوان به نام «فلسطین»

محمدتقی مسیبی از سپاه استان گلستان

در آرزوی شهادت

ای در دلم محبّت تو، هست و نیستم
هستی تویی، بدون تو من هیچ نیستم

اشک است و آه «نام تو»، آنرا تمام عمر
هر صبح و شام، زمزمه کردم، گریستم

آخر مگر تو «هستی» من نیستی «حسین(ع)»؟
پس من در این زمانه به دنبال چیستم

حُرّم و یا که شمر، در این کربلای نفس؟
اصلاً خودت بگو که در این صحنه کیستم!

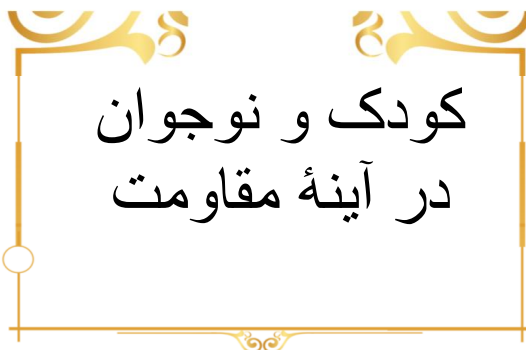
اصلاً در این مبارزه‌ها جای من کجاست؟
ای‌وای اگر که روبه‌روی تو بایستم

آخر شهید می‌شوم؛ آری... به راه تو
در این مسیر اگر که شهیدانه زیستم

محمود واعظی از سپاه خراسان رضوی

راه شهید

در شهر می‌آمد صدایی گاه‌وبی‌گاه	می‌گفت کای مردم شهیدی آمد از راه
از کربلا این پیکر رعنا رسیده	از جبهه‌های جنگ، این آقا رسیده
این مرد گذشته ز جان‌ش در ره دین	بگذشته از دنیا به راه دین و آیین
باید همه باهم برای احترامش	باهم برای حفظ او و یاد و نامش
بر دست برداریم خونین‌پیکرش را	آرام گردانیم بلکه مادرش را
ما استقامت را ز آنان ارث بردیم	ما امنیت را از شهیدان ارث بردیم
با استقامت ما به این قلّه رسیدیم	با حفظ وحدت تا به این قلّه رسیدیم
ما با ولایت تا شهادت رهسپاریم	ما امر رهبر را به‌روی چشم داریم
ما بر نمی‌گردیم از راهی که رفتیم	ما تا ابد هستیم با عهدی که بستیم
ما انتظار طلعت خورشید داریم	تا آن‌زمان هرروز بر دشمن بتازیم



کودک و نوجوان در آینه مقاومت

میثم رنجبر از سپاه استان مازندران

از دست می‌رود

شلیک می‌شود، سری ازدست می‌رود
غرقابِ خون، کبوتری ازدست می‌رود
دل‌دار، سهمِ آجر و دیوار می‌شود
در زیر خاک، دلبری ازدست می‌رود
محصول موشکی تنِ بی‌جانِ کودکی‌ست
در این میانه، مادری ازدست می‌رود
آتش به‌عمق لانهٔ گنجشک می‌رسد
با خواهری، برادری ازدست می‌رود
غرق جوان شده‌است همه سردخانه‌ها
«اکبر» کنار «اکبری» ازدست می‌رود
پیکر کنار پیکری ازدست می‌رود
کودک‌کشی به نسل‌کشی می‌رسد سپس
این «غزه» نیست؛ روضهٔ باز است مؤمنان!
نزد «حسین^(ع)»، «اصغری» ازدست می‌رود

«صهیون» به فکر قتل تمام مریض‌هاست
انسان نه! اینکه باوری ازدست می‌رود
شرالبشر! بگو که حقوق‌بشر چه شد؟
سرمايه‌های دیگری ازدست می‌رود
هر روز و شب به‌خاطر قحطی، گرسنگی،
صد دست و پای لاغری ازدست می‌رود
بستند آب را و به ساقی خبر دهید،
دارد حرم و لشکری ازدست می‌رود
سجّیلان! همه بشتابید، وقت نیست
لحظه‌به‌لحظه یاوری ازدست می‌رود
قنداقه‌ها شهید شدند ای امام من!
دارد امید آخری ازدست می‌رود
فریادرس! امام و امید جهان! بیا!
دارد که دیده تری ازدست می‌رود

سید داوود حسینی از سپاه استان همدان

کودک و نوجوان در آینه مقاومت

تقدیم به مادران داغدار و مظلوم غزه

پر کن ز میِ مثنویات جام غزل را
تغییر بده قاعدهٔ ضربِ مثل را

گر نیزه و شمشیر و گر تیر نداری،
با سنگ تبر ساز و بزن «لات» و «هبل» را

یاران ابابیل تو سَجیل به دست اند
پاشیده کن از هم سپه «فیل» و «جمل» را

«وَالْفَجْر» که آن صبح رهایی شده نزدیک
فریاد بزن «حیی عَلَی خیر العمل» را

ای قدس! بگو «غزه» کمی تاب بیارد
انگار گل «فاطمه (س)» وا کرده بغل را

بیداد کن ای مادر غم‌دیدهٔ «غزه»
ویرانه کن این کنگرهٔ ضدّ ملل را

طفلان تو در خواب ابد رفته و آرام،
آرام بگو قصّه اتل و متل را

یک دشت پُر از لاله و یک طشت پُر از خون
الحق که عمل کرده‌ای «أحلي من عسل» را

برخیز و سر و روی خودت را بتکان و
تا خیمه ببر دختر افتاده به تل را

هرگاه شدی از ردِ قنّاسه زمین گیر
«قاسم» بزند دشمن بالای دکل را

کیانوش کرمی از قرارگاه سازندگی بقیه الله (عج)

برای کودکان «غزه»

در شهر صدای آتش و آوار است
برخیز! کدام خفته‌ای بیدار است

ای خواب‌دلان ساحل آرامش
یک شهر شکسته آن‌ور دیوار است

این قافله قصد دودمانت دارند
نیرنگ برای آسمانت دارند

امشب شب جشن است و خدایان جهان
صد نقشه برای کودکانت دارند

این قوم به انجماد دادند ترا
سرمایه غم زیاد دادند ترا

آنان که چو بید از تو می‌لرزیدند
ای شمع! به دست باد دادند ترا

از خاک خودت محافظت کن «غزّه»

از این همه گل مراقبت کن «غزّه»

تا لحظه زیبای شکفتن در خون

با جان و تنت مقاومت کن «غزّه»

ای کاش دوباره عشق آغاز شود

تا بارِ دگر غزّه سرافراز شود

صد شعر نگفته دارند اگر،

یک روز دهان سنگ‌ها باز شود

هانا خانزاد مجیدی از سپاه استان کردستان

شوق بیدارشدن

آنان خفته‌اند با خواب خیالی شیرینشان
آنان رؤیایی بیش نبودند
رؤیایی زودگذر
و زمانه چه بی‌رحمانه آنان را در خویش خواباند
برای اهل‌ده خوابیدن
شوق بیدارشدن بود
شوق دیدن آفتابی بود که هرروز بر چین و چروک‌های صورتشان می‌تابید
اما در خواب رفتند
خوابی عمیق که به‌دنبالش هیچ‌گاه بیداری نبود
خوشه‌های گندم درونشده ماندند
روستاییان رفتند
و زمین دیوار کلبه‌های فلاکت‌بارشان را فرو ریخت
جای‌پای‌ست کنار این کلبه‌های ویران
آری جای‌پای پدری‌ست که فرزندش در انتظار آمدنش نفس می‌کشد
و نگاه کودکی که به درِ خانه
طنین آمدن پدر را در خویش زمزمه می‌کند
آفتاب در خواب بود که نفس‌ها پژمرد
و مادری که طفل معصومش در آغوشش جان سپرد
مادران با چشمانی پر از غبار و اشک، پنجه در خاک ناله سر می‌دهند

و آشک‌هایشان چون سیل جاری می‌شود
سحر در چشم‌هایشان، در تلاطم نگاه‌های خاکی‌شان خسته است
سحر، باران، باد و گندم محو شد
شهری که خورشید هرروز بر آن می‌تابید و پُر از شادی بود
و ستاره‌هایی که شب‌ها سقف آسمان را فرش می‌کردند
حال از غیرِ از شبان تیره‌فام و روزهای نافرجام نیست
کودکی زیر آوار نفس می‌کشد؛ فریاد می‌زند مادر! مادر!
دست‌های عروسک کوچکم شکسته است
اما فریاد او بی‌پاسخ است.
باز فریاد می‌زند؛ پُر از گریه و اشک مادر بیا! مادر بیا!
اما دریغ... نمی‌داند!
مادرش نیز، تا ابد در زیر آوارها خفته است

حسام‌الدین حسینی از هوافضای سپاه

داداشی پاشو آسمونو نگاه کن!

داداشی تو اون روز نبودى بیینی
توى «غزه» یه خونهٔ ساده داشتیم

واسه جمع ما یه بهشت کوچیک بود
تو باغچه‌ش نهالای زیتون می‌کاشتیم

خدا بعدِ چن سال تُرو داد به مادر
پدر شاد از اینکه نصیبش پسر شد

تو هم مثل من خیلی زود قد کشیدی
همین قد کشیدن یه روز دردسر شد

یادم هست تو اون روز توى کوچه بودى
همون روز که دشمن به ما زد شبیخون

همه زندگى مون تو آتیش و خون بود
زیر بمب و موشک درختای زیتون

تو اون صبح محشر، بابایی رو کشتن
یه‌جنگنده بمب‌اش رِیخت رو خیابون

تو خاکستر و دود و آوار و ترکش
تو هم بین دستای مادر دادی جون

یه سالی گذشت و شب و روز «غزّه»،
واسه بچه‌ها مثل کابوس رد شد

واسه دیدن صبح آزادی قدس
باید زندگی توی جنگُ بلد شد

من و بچه‌های فلسطین یه ساله
به قدرِ یه عمری مصیبت کشیدیم

موهامون یکی درمیون رنگ برفه
چهل و چند هزار داغُ با چشم دیدیم

ولی ایستادیم و سر خم نکردیم
یه روزی می‌آد صبح روشن دوباره

داداشی پاشو آسمونُ نگا کن!
رو دشمن داره سیل آتیش می‌باره

لبامون به خنده بازم وا شد اون شب
شب گریه‌های سگ‌هار صهیون

شب «وعدۀ صادق» پُرسِتاره
که شد آسمون خدا نوربارون

داداشی چیزی تا رهایی نمونده
با دستای کوچیک و خونی دعا کن

بیا خیلی جات خالیه مرد خونه
داداشی پاشو آسمون^۸ نگا کن

حسین خلیلی از سپاه استان گلستان

چشمای خیس

بارون می‌آد و کوچهمون خیسه مامان می‌گه پاییز هوا سرده
بارون می‌آد چشمام می‌بندم بابای خوبم کاش برگرده

مامان می‌خواد که باخدا باشم بابای خوبم رو بخوام هرشب
بابا ازم خواسته صبور باشم باشم شبیه «حضرت زینب(س)»

می‌گن زمستون سخته جنگیدن هرشب مامان و خاله بیدارن
با دخترای خوب همسایه دارن لباس گرم می‌بافن

چن ماهه توی دفتر مشقم هیشکی دیگه بابا نمی‌نویسه
بارون دیگه بند اومده اما چشم همه همسایه‌ها خیسه

حسن صیاد از دانشکده فرماندهی و مدیریت

سپاه آه

باز در چشم و دلم اشکی و آهی دارم
کودکم، پاک، فرشته، چه گناهی دارم؟

می‌روم مدرسه هرچند که ویرانه شده
درس برپاست، گنج و تخته‌سیاهی دارم

می‌دوم از وسط کوچه و با هر غرّش
سمت بالای سرم نیم‌نگاهی دارم

بازهم دلهره از خشم هواپیماها
جز بغل کردن یک بمب، چه راهی دارم؟

دوست دارم بروم مدرسه فریاد شوم
نفرت از عاقبت‌اندیشی واهی دارم

شهر حالا شده یک مدرسه از صبر و جهاد
امتحان عملی جای شفاهی دارم

خانه و موشکِ آواره و دشمن غافل
تا خدا هست و یقین هست، پناهی دارم

خانه‌مان باغچهٔ لاله شده، اما من،
تکیه‌بر قدرت آن لایتناهی دارم

می شوم آتش و بر جان ستم می افتم
در دل کوچکم از آه، سپاهی دارم

من به «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ» پُر از امّیدم
چشم بر مقدم شبسوزِ پگاهی دارم

صیاد جعفری قشلاقی از هوافضای سپاه

کودک «غزه»

نشست خیره به ویرانه‌های دوروبرش
نشست زخم عمیقی به گوشه جگرش

چکیده قطره به قطره شبیه باران شد
به یاد بودن سنگین سایه پدرش

صلیب سرخ جهانی و وعده‌های دروغ
صلیب سرخ جهانی و گوش‌های کرش

جهان نظاره گر روزگار تلخش بود
جهان نظاره گر گریه‌های بی‌ثمرش

مدام پرسه خمپاره بود و بمباران
مدام پرسه باروت روی بال و پرش

چه وحشتی که نشسته به جان کودکی‌اش
چه لکنتی که گرفته زبان بی‌اثرش

غمش به وسعت «غزّه»، دلش پُر از توفان
به انتظار زمانی که می‌رسد خبرش

رژیم غاصب کودک‌کش از جهان خط خورد
به لطف «وعدۀ صادق» شکسته شد کمرش

علی الواریان از معاونت فاوای سپاه

فلسطین

با دلی بی‌قرار می‌ماند	در همین کاروزار می‌ماند
تا طلوع بهار می‌ماند	خونِ دل می‌خورد ولی حالا،
عاقبت استوار می‌ماند	کمرش خم شده ولی کوه است
با شکوه و وقار می‌ماند	آی دنیا ببین که در توفان
خاک بر غم دچار می‌ماند	کودک و پیر و مرد و زن رفتند
با همین اضطرار می‌ماند	مرگ جاری به شهر و شهر اما،
پرچمش سربهدار می‌ماند	رود سرخی به پای پرچم رفت
قدس باشوق یار می‌ماند	خانه‌ها خاک شد فدای سرش
بر رخ روزگار می‌ماند	این سیاهی به لطف زخم یهود،
«غزّه» در انتظار می‌ماند	و عده صبح می‌دهد هر شب
پشت آن تک‌سوار می‌ماند	از «فلسطین» خبر به عالم رفت

سید داوود حسینی از سپاه استان همدان

طفل «غزّه»

افتاد یک شش‌ماهه از گهواره در «غزّه»
تا ریخت خون از گوش‌های پاره در «غزّه»

بردند قربانگاه باهم، نوجوانان را
گشتند مضطر، «هاجران» و «ساره» در «غزّه»

گودال‌های قتلگاه از خونشان پُر شد
شد کربلا در کربلا انگاره در «غزّه»

با چشم خود می‌بیند عالم، گرد هم باهم،
«شمر» و «سنان» و «حرمله»، یک‌باره در «غزّه»

خونی به سرخی شقایق می‌زند هر دم
از حنجر یک کودکی فواره در «غزّه»

از کنج آن ویرانه‌ها آه یتیم‌انش،
تا عرش بالا می‌رود همواره در «غزّه»

«این آخی؟ این آخی؟ این...» صدا می‌زد
از روی تل یک خواهری بیچاره در «غزّه»

می‌ریزد این شب‌ها به‌جای نم‌نم باران
پشتِ سر هم موشک و خمپاره در «غزّه»

از کودکانش می‌کند هر دم پذیرایی،
با بمب‌های خوشه‌ای، طیاره در «غزّه»

از این همه ظلم و جنایت، این همه کشتار،
شد آب، قلب سنگ‌های خاره در «غزّه»

پیچید بانگ «العجل»، «لَبَّیک یا مهدی (عج)»
با ناله‌های مادری آواره در «غزّه»

برخیز «حافظ»، «محتشم»، «دعبل»، بگو شعری!
از خال و زلف خاکی و رخساره در «غزّه»

اکنون که گوش‌جان به‌لطف این غزل دادیم،
افتاد یک شش‌ماهه از گهواره در «غزّه»

حیدر رضایی گشونیه از سپاه استان هرمزگان

کودک مظلوم

حقّ من نیست که در سینه، آوار شوم
در دلِ هممه وحشت زده بیدار شوم

نیست انسان مسلمانی حقیقی به جهان؟
تابه کی خون جگر از زوزه گفتار شوم؟

از چه رو در وطنِ خویش من آواره شوم؟
وقتِ آن نیست که آسوده ز آزار شوم؟

گوش‌ها کر شده؟ یا آنکه همه بی‌خبرند
توی گهواره چرا قافله‌رگبار شوم؟

داغ می‌بارد از این ظلمتِ بی‌چون و چرا
پرسش از همه این است: «چرا خوار شوم؟»

هرگز از دشمنِ وحشی نه‌راسم به ابد،
گرچه در چنبرهٔ خشم گرفتار شوم

چشم در راه افق دوخته‌ام، تا به ابد
راحت از ظلمتِ بیدادِ شبِ تار شوم

وحدت
جهان اسلام

وحدت

رها کن این زمین را، آسمانی مشترک داریم
جدا از این هیاهو، ما فغانی مشترک داریم
همه هم‌میهن عشقیم؛ مرزی نیست بین ما
در این جغرافی در هم جهانی مشترک داریم
حراج غیرت است و ما خریداران انصافیم
در این آشفته‌بازاری دکانی مشترک داریم
اگر در کشور و مرز و مکان هم اختلافی هست
زمان از ماست؛ چون صاحب‌زمانی مشترک داریم
سر این سفره دنیا که «زهر^(س)» گسترانیده
گدایانیم و باهم لقمه‌نانی مشترک داریم
از این آتش که عشق «مرتضی^(ع)» در جانمان انداخت
به‌سوی دشمنان آتش‌فشانی مشترک داریم
به مهر تربت ارباب بی‌سر، سر فرود آریم
از این رو، روی پیشانی نشانی مشترک داریم

اگر پیکر به هر رنگ و نژاد و هیتی باشد
به پای عمّه سادات، جانی مشترک داریم

«هرات» و «غزه» و «جولان» و «آبادان» و «خان طومان»
عناوین مختلف، هم‌میهنانی مشترک داریم

به یک قرآن و یک پیغمبر و یک قبله دل بستیم
تفاوت هست، اما آرمانی مشترک داریم

«هرات» و «قدس» یا «صنعا»، گرفتارند و اکنون ما،
نبردی مشترک با دشمنانی مشترک داریم

چه فرقی می‌کند ظالم یهودی یا عرب باشد
که ما در پاسخ ظلمش، زبانی مشترک داریم

عراقی، سوری و لبنانی و ایرانی و افغان
به‌سمت قلب آمریکا، کمانی مشترک داریم

محمد صفری اقدم از سپاه استان آذربایجان غربی

برخیز

آنچه سوزانده استخوانم را
پای اخبار دیدن خون است
سوختن واژه نیست، یک درد است
آن که در جستجوی عافیت است
نه زمان نشستن است رفیق
دشمن از دشمنان دیروزی ست
بی شک از انتفاضه جا مانده
می خروشم به غیرت آورمت
هان برادر! بلند شو! برخیز!
نه زمان جداجدا شدن است
بانگ دشمن فریتان ندهد
به یکی سکه خامتان نکند
نکند چشمتان به در ماند
جنگ امروز مرد می طلبد
دم رفتن کسی خجل نشود
«غزه» چشم انتظار وحدت ماست
صبح فردا رسیده ایم به قدس

آنچه پژمرده است جانم را
دیدن قتل عام زیتون است
هرکه از غم نسوخت، نامرد است
جان نثار و مرید مصلحت است
ماندن از هم گسستن است رفیق
وحدت امروز رمز پیروزی ست
آن که در درس عشق وامانده
سوی وادی وحدت آورمت
مرو از پیشمان... مرو مگریز...
دیگر امروز وقت «ما» شدن است
وعه فتح سیستان ندهد
به فریبی غلامتان نکند
پی انگشتر پدر ماند
پای کار نبرد می طلبد
پای در منجلا ب و گل نشود
«غزه» چشمش به راه مدت هاست
بنگری ما رسیده ایم به قدس

حیدر رضایی‌گشوییه از سپاه استان هرمزگان

غیرت احرار

بغض اگر می‌چکد از دیدن آوار چه سود!
دشت را واهمه از خندهٔ گفتار، چه سود!

پنجهٔ داغ به رخسارهٔ گل، شب‌همه‌شب
نگرانی فقط از این‌همه آزار، چه سود!

داغ می‌بارد و جمعی شده سرگرمِ نظر
گم شده در دلِ آن غیرت احرار، چه سود!

می‌شود طعمه چکاوک ز تماشای سکوت
بعد از آن همه‌سرو سپیدار، چه سود!

گوش اگر بشنود و چشم ببیند همه‌عمر
چون عمل نیست از این شیوهٔ تکرار، چه سود!

محمد گرامی فرد از هوافضای سپاه

سینه‌چاک

ما سینه‌چاک زخمی دشت بلاییم
دلوپسان پُر تب و سوز و نواییم
پُر کرد لاله، دامن خاک وطن را
ما راویان هرشب خاک و سراییم
در لوح زرّین، بی‌گمان معبر یکی بود
هم‌مسلك شوقیم و از بی‌دل جداییم
ما بر نوای کوس مستی، دل سپردیم
هریک، نشانی از صبوران خداییم
دیدند روزی را که راه عاشقی شد
ما راوی دل‌خسته کرب و بلاییم
نامحرمان خود این معما را بدانند،
دل‌داده عشقیم و یک آه رساییم
گرچه به صد قوم و تبار آغشته گشتیم
در راه جانبازی و حق در یک رداییم
از موج دریای خروشان غم نداریم
وقتی که جان‌گوش عزیزی مقتداییم

اعظم‌سادات طاهری از سپاه استان چهارمحال و بختیاری

«غزّه» در آتش

باز می‌آید صدای ناله‌هایی بس غریب
از پسِ این کوچه‌ها این سنگ‌ها، دیوارها

کودکی آرام دستش را به پهلوی می‌برد
گوییا زخمی نشانده بر تنش رگبارها

دیگری گویی ندارد طاقت برخاستن
بمب و نارنجک بریده حنجر نیزارها

آن طرف‌تر مادری بر سینه می‌کوبد ز غم
بی‌گمان یادی ز یاس و آن در و مسمارها

غول‌های آهنین با خاک یکسان می‌کنند
خانه‌ها و شهرها با غرّش رگبارها

مانده آنجا دست‌های یک عروسک زیر خاک
شاید آنجا مانده از طفلی کف آوارها

«غزّه» در گرداب خون گویی شناور می‌شود
بس که می‌ریزند بمب از آسمان، غداًرها

فتح و پیروزی‌ست اینجا، گرچه دشمن می‌برد،
با تمام انجمن سر از تن عیارها

ما ز نسل آدم و حوّا، ز نسل غریتیم
هرکجا «دار» است، جمله می‌شویم بر «دار»ها

امّت اسلام باید جمله یک واحد شوند
تا فرو ریزند کاخ ظلمت جبارها

آه... اما کس نمی‌پرسد، چرا باید برید،
سر ز طفل و مادر و هرکس که شد عمارها

ریحانه وطن خواه از نیروی زمینی سپاه

نابودی اسرائیل

آنچه به سرت خورد پر سجّیل است امسال شبیه سال عام‌القیل است
در حالتِ احتضار می‌بینیمت فریاد جهان «مرگ بر اسرائیل» است

محمدحسین محمدی از هوافضای سپاه

پیامبر رحمت

تویی که شدی رحمتی بر جهان به تدبیر حق، ختم پیغمبران
تویی که به جز تو مرا یار نیست به روز قیامت مددکار نیست
مسلمانم و ریشه من تویی همه فکر و اندیشه من تویی
تو الگوی انسان در عالم شدی به درگاه حق نیز محرم شدی
به توفیق حق مهربان گشته‌ای بحق بهترین در جهان گشته‌ای
همه آرمان تو وحدت بُود در این کار باید که همت بُود
سخن گفتن از آرمان کار ماست محمد(ص) در این راه سالار ماست

بی حجابی و
پیامدها

حافظان حجاب

از تبار نسیم و باران‌اند
هم‌ردیف حبیب و سلمان‌اند
ظاهر دین شکوه شوکتشان
و نشان غرور و غیرتشان
چادری‌ها که در خیابان‌اند
طایر عشق هم نجف برود
زایران دخیل سلطان‌اند
هر زن چادری علم دارد
پوشش خوب و محترم دارد
چادری‌ها که در خیابان‌اند
آفتاب گرم و سایه، درست
که نوشته است اهل عرفان‌اند
وای اگر چادر از سرش بکشند
خطّ جرحی به پیکرش بکشند
چادری‌ها که در خیابان‌اند؟
استوارند اگر که کم هستند
اهل رزم میان میدان‌اند
چادری‌ها که در خیابان‌اند
چادری‌ها که در خیابان‌اند
مایه فخر و جاه و عزّتشان
بهترین شکل یک مسلمان‌اند
کاش این تیر در هدف برود
پیش مولاش صف‌به‌صف برود
چادری‌ها که در خیابان‌اند
ببرق مشکی حرم دارد
چون که ناموس مهد ایران‌اند
اذیت می‌کند کنایه، درست
ولی اینجاست حرف آیه درست:
چادری‌ها که در خیابان‌اند
تار مویی ز دخترش بکشند
بانوان در سکوت می‌مانند؟
بر قرارند اگر که کم هستند
پایدارند اگر که کم هستند
چادری‌ها که در خیابان‌اند

علی رجبی از سپاه استان خراسان رضوی

ور مختین تو

دخترک تو ای ولایت جنگه، ور مختین تو^۱
مین موشتای جوونا، سنگه ور مختین تو
تا ته قلعه کشندی فمنیسمر ننگیت
مردی مردای روستا ننگه ور مختین تو
هی مگی شلوار تنگ باکلاسر دوس درم
پیچه شلوار مردا، تنگه ور مختین تو
یا مگی اسمای باستانی خوشکل دوس درم
مندسین و مندلی هوشنگه، ور مختین تو
یال اسب و موی بوز و دمب خر دوس دری
سیستم تیپ جوونا، هنگه ور مختین تو
جرگه^۲ تا تور دیه ور کر خره جفتک زیه
کر خر بدبخت حیوو، لنگه ور مختین تو
او یکی سربازه چن روزه فرار از خدمته
فاز امروزش نگا، سرهنگه ور مختین تو

^۱ - به خاطر تو

^۲ - جوانک

یادلنگو ور موتور یا سر موتور بالا مته
یا دسر کوچه مدام، پافنگه ور مختین تو

بس که از رنگ رژت هی پست پی‌درپی منی
پوز پیرزالا قلّه صدرنگه ور مختین تو

ناخنا قرمیز متری مد منی یا شاخ گو
دختر مردم نگا خرچنگه، ور مختین تو

منده بو از ته کره الگو بگیری چیف نو
ای چه موسیقی و چی آهنگه، ور مختین تو

هی شعارا زن متن هی زن مکوشن پندری
کلّ دنیا درپی نیرنگه، ور مختین تو

جامع زن‌ها مسازن غیرازایه شک مکن
دغدغه امروز ما فرهنگه، ور مختین تو

مهدی رضایی صرمی از سپاه استان قم

صدف و ریزه سنگ

با صدف در قعرِ دریا، ریزه سنگ
 ظاهرَت، مانندِ خاکستر کبود
 مانده‌ای در گوشه‌ای، تنها، غریب
 من ولی همواره‌ام در اوج‌ها
 می‌شوم گاهی غذای ماهیان
 گر بتابد بر رُخم لبخندِ ماه
 هرچه می‌خواهد جهان، آن می‌شوم
 در جوابِ این سخنرانی، صدف
 گفت: «این گوهر که در من خفته است
 او شبیهت بوده روزی ریزه سنگ
 او دلش می‌خواست نام‌آور شود
 من درونِ خود مکانش داده‌ام
 گشته حالا، گوهری زیبا و ناب
 گر تو هم جویی برایِ خود، پناه،
 پرورش یابی تو در امن و امان
 گرچه هستی از نظرها در حجاب

گفت: «ای مانندِ سنگی تیره‌رنگ
 هیچ زیباییِ نداری در وجود
 از تلاطم‌های دریا، بی‌نصیب
 می‌شوم همراهِ اوجِ موج‌ها
 یا که در پهنایِ این دریا، نهان
 می‌درخشم، می‌شوم مانندِ ماه
 در دلِ آن نقش، مهمان می‌شوم»
 گفت از رازش، همان رازِ به کف
 روزگاری خاکِ دریا بوده‌است
 پهنه دریا برایش گشت، تنگ
 از تمامِ سنگ‌ها، برتر شود
 از وجودم آب و نانش داده‌ام
 قدرِ او را کی توان کردن حساب
 می‌درخشی در نهایت، مثلِ ماه
 دور مانی از گزندِ دیگران
 می‌شوی درعاقبت، یک درّ ناب

ابراهیم خوش‌نواز مرندی از سپاه آنر بایجان شرقی

زینت

حفظ حجاب زینت زن‌هاست، خواهرم!
حکم صریح خالق یکتاست، خواهرم!

این قامتت که گوهر زیبای خلقت است،
مستور کن که گنج مطلق است، خواهرم!

در چادرت میان دو بال فرشته‌ای
نور خدا به بال تو پیدا است، خواهرم!

در چادرت چو شاخه گل جنتی و یا
ماهی که رخ کشیده و زیباست، خواهرم!

چادرشبت به تن نه فقط پوشش است و مُد،
این یادگار «حضرت زهرا(س)» ست خواهرم!

در جنگ نرم، لشکر خط‌مقدمی
دشمن نموده فتنه، چه غوغاست خواهرم!

تو با سلاح عفت و ایمان جهاد کن
عفت حفاظ کلّ بلا یاست، خواهرم!

با وعده‌ها اسیر غم و فتنه‌ها مشو
الگوی تو چو «زینب^(س)» اُعلاست، خواهرم!

رسوا یزیدیان زمان کن به صبر و حلم
«زینب^(س)» به دفع فتنه به‌پا خواست، خواهرم!

بر «زینب^(س)» اقتدا کن و تو باش فاطمی
«زهرا^(س)» شفیع محشر کبراست، خواهرم!

داوود رحیمی از نیروی زمینی سپاه

چادر خاکی

مدّعی‌های عشق بسیارند پای عشق «علی(ع)»، مرام یکی‌ست
«فاطمه(س)» ایستاد، این یعنی مرد و زن سهمش از قیام یکی‌ست

پای‌حق، پای‌دین وسط باشد مرد و زن فرق دارد آیا؟ نه!
با خودت یک حساب ساده بکن مرد این جنگ می‌شوی یا نه؟

پای‌عشق «علی(س)» چه زن‌ها که مرد و مردانه قد علم کردند
مادرانی که فاطمی بودند، پسرانی حسینی آوردند

خانه خطّ‌مقدّم جنگ و مادران مرد این نبرد شدند
کودکانی که تربیت کردند دل به میدان زدند و مرد شدند

خواهران و برادران عزیز! جنگ، امروز بین خانهٔ ماست
لشکر آخرالزمانی‌ها! وقت جنگ دلاورانهٔ ماست

خواهرم! چادری که پوشیدی قبل از این بوده بر سر «زهرا(س)»
با همین چادر سیاه بمان در سیاهی لشکر «زهرا(س)»

چادرت سنگر است؛ دقت کن! که شبیخون به سنگرت زنند
دشمن از باور تو می ترسد تیر شبهه به باورت زنند

مرد میدان اگر به خاک افتاد عرصه جنگ همچنان برپاست
کوچه بازار جبهه جنگ و چادر اکنون لباس رزم شماست

نهضتی که به ما رسید امروز از مدینه شروع شد، از در
پشت در مادرم زمین افتاد تا بماند قیام پیغمبر

پرچم شیعه چادر «زهرا(س)»ست چادری که به روی خاک افتاد
هم در آن کوچه، هم زمانی که پیش آن جسم چاک چاک افتاد

چادر خاکی همین مادر پرچم انتقام خواهد شد
با نوای خوش «أنا المهدی» درد شیعه تمام خواهد شد

مریم رحمانی‌نسب از سپاه استان خوزستان

عفاف

جا مانده ردّ مهر خدا روی دامنم
عطر و گلاب می‌چکد از دست و گردنم

وقتی خدا دو چشم مرا می‌کشید، گفت:
«پیکرتراش و خالق این بهترین، منم!»

خندید و گفت: «تازه بمانی گل بهشت!
زیرا تویی قشنگی این باغ و گلشنم»

پس می‌شوم همیشه نگه‌دار خویش، چون
من تُرد و نازکم، گل باغِ جنان، زنم!

سمیرا رومنا از سپاه استان قزوین

چادرم

آرامشم شده‌ای
پیچک روشنایی قلبم
آنان که ترا تیره و تاریک می‌پندارند
نور ساطع از حضورت بر وجودم را نمی‌بینند

رنگین کمان رنگ‌ها را
در تاروپود مشکی تو به هم بافته‌اند...
حریم مرا عهده‌دار شده‌ای
برای بانوشدنم
و من انگار در زمهریر قدم می‌زنم مدام...

ریحانه وطن خواه از نیروی زمینی سپاه

حجاب چادر

در آغوشم گرفت و بازهم پشت و پناهی شد
برایم امنیت آورده، اصلاً، تکیه‌گاهی شد

از او یک‌پارچه عشق و حیا می‌شد نصیب من
رخم مابین دستانش شبیه قرص‌ماهی شد

کنارش بهترینم، با اُبّه‌ت، یک زن زیبا
نگاهم می‌کند مادر، خدایا چه نگاهی شد!

رقیبان گاه سوزاندند و گاهی خاکی‌اش کردند
نگاه آینه این‌بار هم مهمانِ آهی شد

سیاهی‌هاش انگاری سیاهی‌لشگر عشق است
تمام تاروپودش بر سر دشمن سپاهی شد

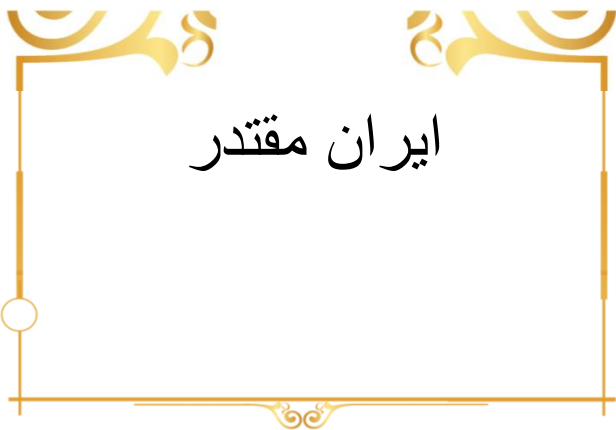
همیشه بر سرم دستش، همیشه بر دلم مهرش
برایم آبرو آورده، تاج پادشاهی شد

منم یک دختر از نسل نجیب شهربانوها
قدم‌هایم به‌سوی اوست...؛ ای جانم چه راهی شد!

علیرضا رجبی از سپاه استان خراسان رضوی

یادگار شهید

عشق جانان اگر به سر داری،	در رضایش اگر کنی کاری،
برد کردی و گرنه آنچه کنی،	کار دنیاست، عین بیگاری
یادگار از شهید دارم این	زآنکه شد روسپید دارم این
مشکی چادر تو ای خواهر!	پاکی دامن تو ای مادر!
برتر از خون سرخ همچو من است	خشم دون را فنا کند آخر
یادگار از شهید دارم این	زآنکه شد روسپید دارم این
از ولایت به جان مدافع باش	حرف حق را شنیده، خاضع باش
خیرخواهی کن از برای همه	در تکاپوی علم نافع باش
یادگار از شهید دارم این	زآنکه شد روسپید دارم این
نعمت بی‌کران مبر از یاد	هم امام‌زمان (عج) مبر از یاد
بار سنگین ما به دوش شماست	راه هم‌سنگران مبر از یاد
یادگار از شهید دارم این	زآنکه شد روسپید دارم این
از چه بالا؟ چو هست بالاتر	آدمی به که سبز و رعنا تر
وه چه زیباست زندگی، اما	بی‌گمان مرگ سرخ زیبا تر
یادگار از شهید دارم این	زآنکه شد روسپید دارم این



ایران مقتدر

غیرت ایرانی

مادرم قصّه‌ای روایت کرد
قصّه نه! سرگذشت آن دوران
گفت سالی سیاه و بی سامان،
دانهٔ ظلم و کینه پاشیدند
فَگِرِ اُومّه لِفِ عُلْفِ هَرزِی
واسکی فِکری کِنِیم خدا دونه
هرطرف جنگ آهن و تن بود
موشک غول پیکر بعثی،
دا تو اُوسُونُ نَبیدیه بینی
پا ای خاک و ای مردم پاکش
کودکان، پیرها، جوان ترها
در دفاع از کیان میهنشان،
کُوجَکّه و گَپِ دعا دعاب کُورْدِن
پی دِلِ خینِ نِوشنه می تاریخ
مردهای دلیر دزفولی
همه یکدل شدند تاآنکه
سهم زن ها ولی دوچندان بود
با همه جسم و جانسان بودند

قصّه روزهای طولانی
غیرت مردهای ایرانی
بعثیان فتنه‌ای به پا کردند
کشورم را پر از بلا کردند
اَ دَر و بُونِ کی چه بالا رَف
می ای جَنگ چَن جَوونِ رعنا رَف
مشت ها در برابر موشک
سهم آن روز کوچه کوچک
غیرت و اقتدار بَچُونَه
وِیستَه بیدن فدا کُنن جُونَه
تک به تک سمبل شرف بودند
همه آماده، جان به کف بودند
می ضَریخ سُو زَقبا بَیسن پیل
دِیَنشه داس به کِشورِش دزفیل
مثل رستم به جنگ دیو سپید
دست ایمان، گلوی فتنه برید
مادری، همسری، پرستاری
کوه امید و چشمه یاری

مادران «این یکاد» می‌خواندند
 می‌نوشتند حرز «یا زهرا(س)»
 ما را بچون همی امیدش بید
 سی چن سال بیسه بندیرشه
 این صبوری و غیرت آنان،
 شیرزن‌های ما نترسیدند
 مادرم یاد آن زمان‌ها بود
 گفت آرام دخترم بنویس:

سروها هی جوانه می‌کردند
 پسران را روانه می‌کردند
 بینّه آندو جَوُونِ رَعَنَاشَه
 پُشتِ دَرِ حُوشِ خُونَه هی جَاشَه
 از هزاران گلوله شد بهتر
 شیر نر زاید این‌چنین مادر
 صورت خوشگلش کمی نم‌شد
 «عاقبت شر دشمنان کم شد»

جعفر غفاریان از سپاه استان کردستان

جان فدای ایرانم

قسم به یاران، به نام یزدان، که با دل و جان، فدای ایرانم
رزم و میدان، مرا مترسان، که می‌دهم جان، برای ایرانم

به سربه‌زیری، به پایبندی، به سربلندی، چنان دماوندم
که سربه‌زیرانه، پای در بند تا ابد در، سرای ایرانم

اگر که گاهی، به‌اشتباهی و یا گناهی، گلایه‌ای کردم
ز میهن خود، گلایه کردم، و گرنه من خاک پای ایرانم

چه از خراسان بوم، چه گیلان، چه سیستان یا ز خاک خوزستان
من آریایی‌ترین نگهبان خاک دیرآشنای ایرانم

به‌رغم شمشیرهای از پشت و رنج و زنجیر ناجوانمردان
رسیده بر گوش جای‌جای جهان صدای رسای ایرانم

نمی‌گذارند ذره‌ای از تو، زیر پای مهاجمان باشد
نمرده روح دلاوری در مدافع جان فدای ایرانم

تمام رنگین‌کمان اقوام میهنم پادشاه این خاک‌اند
چه بهتر از این، نشسته بر دوش مردمانم، همای ایرانم

سیدعلی شیرمردی از هوافضای سپاه

من ایرانم

به جان دوست می‌دانم همیشه زنده می‌مانم
اگرچه تیغ آوردی پُر از زخم فراوانم

شبی در مسلخم بردی به نام شاه اهریمن
رگانم را جدا کردی من آن مقتول کاشانم

«هلاکوخان» و «تاتاران»، «خلیفه‌های بغدادی»
به آتش هدیه آوردند بر ابریشم جانم

تبر تقدیر جنگل شد و ما را جنگلی خواندند
من آن تندیس یخ‌بسته به جنگل‌های گیلانم

عقابم من، عقاب تیزپرواز اساطیری
به نام ساقی عطشان من آن «عباس دورانم»

مرید مسلک پیر جمارانم، تن و جانم
دخیل پنجره فولاد آن شاه‌خراسانم

به جان دوست می‌دانم همیشه زنده می‌مانم
من آن مرز دلیرانم؛ من ایرانم، من ایرانم

محمدجواد حاجصادقیان از نیروی زمینی سپاه

تلاطم خون

خون گرفته‌است تمام بدنت را مادر!
وای! تعویض نکردم کفنت را مادر!

گریه کن خانه برای تو به هم ریخته‌است
خانه آغوش گرفته‌است تنت را مادر!

سوت خمپاره صدای شنی مرکاوا
شیشه‌شیری که بریده دهنت را مادر!

چشم‌هایت چقدر رنگ عوض کرده عزیز!
یک جهان دید به خون پرزدنت را مادر!

قلب‌ها سنگ شده یا جریان دگری‌ست
به تلاطم بکشد خون وطنت را مادر!

ریحانه وطن خواه از نیروی زمینی سپاه

دفاع مقدّس

کاسهٔ خون شد ولی پشتِ سرش هی آب ریخت
اشک را بر التهابِ سینّه بی تاب ریخت

می سپرد او را به دست ساقی کوثر، «علی^(س)»
در میان جام او شهد طهور و ناب ریخت

رود زد «رودابه وار» و جای نُقل شادی اش،
اشک ماتم بر سر بی پیکر «سهراب» ریخت

جای دستان عزیزش بعد از آن دیگر فقط،
در میان دست هایش قرص های خواب ریخت

دید مغلوب است دشمن پیش این شیران نر
حیلّه گفتار رو شد؛ عامل اعصاب ریخت

بسته شد دست گل نیلوفری، با دست ظلم
برگ هایش پرپر و بر دامن مرداب ریخت

حال من خوب است؛ نامه در همین جا ختم شد
روی برگه، رنگ سرخی در شب مهتاب ریخت

چشم‌هایش شد سفید و «یوسف» او برنگشت
هرشب و هرروز مادر پشت در، هی آب ریخت

ریحانه وطن خواه از نیروی زمینی سپاه

سردار سلیمانی

صبحِ جمعه یک خبر از مرد میدان آمده‌است
چشم‌ها ابری شده، توفانِ باران آمده‌است

یک گل بی‌ساقه و بی‌برگ، اما ریشه‌دار
سوخته، پرپر شده با برگ‌ریزان آمده‌است

او مگر قدیس یا آنکه «سلیمان نبی»ست
که به استقبال او صد شهر گریان آمده‌است

او عَلم‌دار است آن دستان از پیکر جدا،
شاهد این قصّه است، «عباس دوران» آمده‌است

پیکرش صدتگّه، اما دست‌های عاشقش
باز سوی رهبرش با عهد و پیمان آمده‌است

مثل بم لرزید دل‌های همه از این خبر
قاسم و مالک، عَلم‌داری به کرمان آمده‌است

باز «یعقوب» و فراق و گرگ‌های بی‌صفت،
«یوسفی» با پاره‌های تن به کنعان آمده‌است

یک «سلیمانی» به زیر خاک رفت و سبز شد
از وجود نازنینش یک گلستان آمده‌است

دانیال عقابی از سپاه استان خوزستان

مقاومت

وین اهل العِگل وین اهل الادلال
وین البلمظاهر کلّهم اسلام

اشو ذاک الحچی و ذیج الشعارات
ایا لالاسف طلعت کلهم افلام

تشیدون البروج و ذیج القصور
وابغزه ابچوادر تغفه الایتام

تربون الهیاکل غم هلاجسام
و عدنه اطفال ضلت جلد واعظام

الا هل من مناصر یندب الدین
المن ساکتین احچو یحکام

صافحتو الیهود و عفتو الاسلام
قصیه اگلوبکم حتما یظلام

اشوهای الشوارب ما ترف لیش
اگعدو ابساع حدیا وکت نیام

بس الخائنای الجرد اسلاح
وللطگ والنصر حزمه الازام

و من بیهم سمع وده الصواریح
والهاذ الفضل تشهدله الاقسام

و حزب الله و یمن طلعو یهوسون
والعراق و شبابه الشدو احزام

بیهم والنعم هلفاطمیون
ابجیش الزینیون الفخر دام

و هاذ اخر الکلامی و تسمع الناس
نخلی ایهود تشرد مثل الاغنام

سید داوود حسینی از سپاه استان همدان

بخوانید ایران

بنویسید مرا «غزّه»، بخوانید «ایران»
مثل ایران بنویسید کُنام شیران

و گذرگاه نه! باریکه نگویید مرا
شهر نه! منطقه نه! وادی غیرت‌داران

لذّت شُربِ مدام است در اینجا، برپاست
رقص در مجلسی از دود و از آتش‌باران

ای چو «منصور» خریدار سر دار، بیا!
و ببین بر سر نی هیمنهٔ سرداران

و چسان شکر کنم این‌همه زیبایی را
گرچه رفتند غریبانه ز خانه، یاران

جنگ تلخ است؛ ولی مرگ بسی شیرین است
در ره منزل لیلی که خطر‌هاست در آن